

انتخابات و وفاق ملی در افغانستان

داکتر محمد امین مبلغ*

چکیده

انتخابات، بارزترین تجلی مشارکت سیاسی مردم و نماد دموکراسی است. انتقال آرام قدرت و تغییر مسالمت‌آمیز در رأس اضلاع هرم قدرت سیاسی طبق خواست رأی‌دهندگان، کارویژه اصلی آن است. انتخابات در جوامع و کشورهای مختلف دارای الزامات گوناگون و پیامدهای مهم است. یکی از عرصه‌های مهم متأثر از انتخابات وفاق ملی است. این که در افغانستان، انتخابات چگونه و با چه شرایطی می‌تواند تضمین‌کننده بهترین نتایج و پیامدهای مثبت در ابعاد و سطوح مختلف، من جمله در عرصه وفاق ملی باشد، پرسشی است که این مقاله در پاسخ به آن شکل گرفته و با مروری بر الزامات و آسیب‌های وفاق ملی، رابطه آن با الگوهای دموکراسی و نظام‌های انتخاباتی، به تحلیل جایگاه و شرایط انتخابات در تأمین وفاق ملی و ثبات پایدار در افغانستان پرداخته است.

هدف، شناسایی چالش‌های فراوری انتخابات و دموکراسی و معرفی شرایط و راه کارهای تحقق نظام انتخاباتی وفاق‌آفرین و الگوی دموکراسی ثبات‌بخش در افغانستان است. این مقاله به این استنباط دست می‌یابد که به تناسب وضعیت سیاسی

* نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه.

و بافت اجتماعی و فرهنگی موجود در افغانستان، وفاق ملی به حیث یک ضرورت و هم‌چنین اهمیت شاخصه‌های امنیتی آن، تنها از مجرای انتخابات شفاف و فراگیر و در قالب الگوی دموکراسی انجمنی، دست‌یافتنی خواهد بود.

واژگان کلیدی: انتخابات، وفاق ملی، دموکراسی انجمنی، امنیت.

مقدمه

وفاق ملی در کشورها و جوامع ناهمگون و چندقومی، از مهم‌ترین مقولات اجتماعی و جزو اهداف استراتژیک کارگزاران سیاسی و نخبگان اجتماعی است. وفاق ملی جزو پدیده‌های با ارزش سیاسی- اجتماعی و امنیتی است که همواره مورد تهدید بوده و در تحولات سیاسی به شدت آسیب‌پذیر است. انتخابات، یک رویداد مهم سیاسی است که بسته به نحوه مدیریت آن، می‌تواند تأثیرات ژرف بر وفاق ملی در جنبه‌های مثبت و یا منفی آن بر جا بگذارد. چنان‌که وفاق ملی، خود، یکی از مؤلفه‌های مهم امنیت و ثبات در یک کشور است؛ بنابراین، یکی از روش‌های شناخته‌شده سامان‌دهی این عرصه و روش مؤثر مدیریت آن، گزینش نظام و الگوی انتخاباتی متناسب با شرایط اجتماعی، اقتضائات فرهنگی و الزامات سیاسی و امنیتی ویژه هر جامعه است.

۴۱۲

اندیشه معاصر / سال اول / شماره دوم / زمستان ۱۳۹۴

پرسشی که در رابطه با نقش و جایگاه انتخابات در تأمین وفاق ملی در افغانستان جای طرح و بررسی دارد، این است که با توجه به وضعیت خاص این کشور که وفاق ملی در آن، متأثر از عوامل مختلف در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی کشور است، فرایند برگزاری انتخابات چگونه و با چه شرایطی می‌تواند تضمین‌کننده وفاق ملی و در نهایت ثبات و آرامش در این کشور باشد؟ این مقاله در پاسخ به پرسش فوق، با مروری بر اهم چالش‌ها و آسیب‌های وفاق ملی و مشکلات برخی نظام‌های انتخاباتی و الگوهای دموکراسی و معرفی الگوهای متناسب با شرایط سیاسی و اجتماعی افغانستان و ارائه راه‌کارهای ثمربخش شدن فرایند انتخابات، سامان یافته است. بسط این مبحث، نیازمند بازتعریف شاخصه‌های مهم، ابعاد، عوامل و چالش‌های وفاق ملی و ثبات در افغانستان، مروری بر جایگاه انتخابات در این کشور

و بررسی شرایط و الزامات انتخابات وفاق آفرین و امنیت ساز در قالب مناسب ترین الگوی دموکراسی برای افغانستان است.

۱. وفاق ملی، شاخصه‌ها و الزامات آن

۱-۱. تعریف وفاق ملی

وفاق ملی واژه سیاسی است که معمولاً به سطح نازل تری از وحدت ملی و بر توافقات و مشی سیاسی همگرا و توزیعی اطلاق می‌گردد. وفاق ملی بیش تر ناظر بر یک نوع وفاق سیاسی است که ابتدا در سطح نخبگان سیاسی و نمایندگان گروه‌های سیاسی و کتله‌های مهم اجتماعی پدید می‌آید و متعاقب آن به بدنه اجتماع نفوذ یافته و در میان شهروندان گسترش می‌یابد؛ البته از جهاتی نیز وفاق ملی دارای اشتراکات زیادی با واژه وحدت ملی یا (National Unity) است؛ بنابراین، تعریف آکادمیک وفاق ملی از رهگذر وحدت ملی، که یک واژه نسبتاً شناخته شده‌ای است، امکان پذیر تر خواهد بود. وحدت ملی اشتراک همه افراد در آمال و مقاصد است؛ به قسمی که به منزله مجموعه واحدی به شمار آیند. به تعبیر دیگر، وحدت ملی به این معنا است که مردمان یک کشور از نژادها، زبان‌ها، اقوام و مذاهب مختلف همیشه متحد بوده و وطن را حفظ نمایند.^۱ از وحدت ملی گاهی به همبستگی و اتحاد ملی نیز یاد می‌شود. گرچه مفهوم وحدت و همبستگی ملی در علوم سیاسی و اجتماعی دارای پیشینه و سابقه است؛ اما در مقام تعریف، همانند سایر مفاهیم و اصطلاحات علوم انسانی، به سادگی قابل تعریف نیست و از ویژگی سهل و ممتنع بودن برخوردار است؛ بنابراین، لازم است برای نیل به یک درک و برداشت مشترک از این مفهوم که یک واژه مرکب از تک‌واژه‌های ملی و وحدت یا وفاق است، ابتدا به بررسی تک‌واژه‌های این مرکب اقدام گردد.

ملت یا (Nation) به دسته و مجموعه افراد انسانی گفته می‌شود که در یک سرزمین و خاک معین سکونت اختیار کرده و از حیث تاریخ و سوابق تاریخ، تقریباً یک‌سان و آداب و رسوم و منافع تقریباً واحد و زبان مشترک دارند؛ یا دارای وحدت در عناصری هستند؛ به طوری که این

۱. علی اکبر آقابخش و مینو افشاری‌راد، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر چاپار، ۱۳۷۹، چاپ اول، صص ۳۸۱-۳۸۲.

وحدت برای افراد، چنان طرز فکر و تاریخ مشترک ایجاد کند که پیوند همزیستی بین آن‌ها را پدید آورد.^۱

برخی در تعریف «قوم» که ریشه و پایه دیگر برای فهم و درک مفهوم ملی است، با یک تفاوت معنادار نسبت به آنچه از دهخدا در مورد «ملت» نقل شد، چنین آورده است: قوم عبارت است از یک جمعیت انسانی مشخص، با یک افسانه اجدادی مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت.^۲ در این تعریف تقریباً تصریح می‌شود که در تحقق هویت یک ملت، صرفاً عقیده و یا حتی افسانه نیاکان مشترک کافی است و بر خلاف آنچه در ناسیونالیسم مطرح است، در تشکیل یک ملت، به وحدت نژادی و اشتراک در میراث ژنتیکی نیازی نیست. توجه به این نکته در پاسخ به برخی مشکل‌تراشی‌ها در امکان وحدت قومی اقوام مختلف در افغانستان بسیار حائز اهمیت و امیدوارکننده است. از نگاه «آنتونی اسمیت»، عناصر فرهنگی ملت‌ساز نیز گسترده است، تا جایی که در برگیرنده لباس، غذا، موسیقی، حرفه‌ها، معماری، هم‌چنین مقررات، آداب و رسوم و نهادهای اجتماعی نیز می‌شود. آنگاه در رتبه بعد از این عناصر ملیت یا قوم، عناصر دیگری چون پیوند با یک سرزمین معین و مشخص و همبستگی و وحدت منافع قرار دارد. با اجتماع این مجموعه عناصر و مؤلفه‌ها، شالوده ملیت شکل می‌گیرد.

برخی گفته‌اند وفاق و همبستگی در فرهنگ علوم سیاسی عبارت است از: «همکاری و اشتراک مساعی افراد جامعه (ملی یا بین‌المللی) برای مرفه‌تر و مترقی‌تر ساختن زندگی و مقاومت در برابر ستم، تعدی و تجاوز».^۳

در یک جمع‌بندی می‌توان به یک تعریف پیشنهادی از «وفاق ملی» و همبستگی ملی قرار ذیل بسنده کرد و آن این‌که گفته شود این پدیده عبارت است از: «توافق بر همیاری و همکاری

۱. ر. ک. عبدالرحمان میاح و ناصر جمال‌زاده، اصطلاحات سیاسی، قم، پارسایان، ۱۳۸۲، چاپ اول، ص ۸۴ و علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۳، تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، چاپ اول، ص ۱۸۹۹۸.

۲. ر. ک. آنتونی اسمیت، «منابع قومی ناسیونالیسم»، فصلنامه مطالعات راهبردی، دفتر ترجمه، پیش شماره اول، ۱۳۷۷، صص ۱۸۶-۱۸۸.

۳. علی‌اکبر آقابخش، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی، ۱۳۷۶، چاپ اول، ص ۴۰۲.

میان کارگزاران سیاسی و شکوفاشدن خصلت هم‌بستگی، هم‌پذیری، شهروندان یک کشور و اعضای یک ملت، که ریشه در توافقات و سازوکارهای سیاسی داشته و توأم با هم‌سویی کارگزاران سیاسی و شهروندان از راه مشارکت و توزیع نقش‌های سیاسی و مدیریتی در جهت ارتقاء سطح زندگی، دستیابی به پیشرفت همه‌جانبه، اهتمام جمعی برای صیانت از منافع، سرمایه‌ها و آرمان‌های مشترک ملی، از گزند خطرات داخلی و تهدیدات خارجی.»

۲-۱. شاخصه‌ها و الزامات وفاق ملی

یکی از شاخصه‌های مهم و الزامات وفاق ملی، تقویت ثبات و امنیت است. «یزید سایق»^۱ با نگاهی به امنیت ملی در جهان سوم، وفاق ملی را در مفهوم امنیت دخیل شمرده و آن را مصونیت چند ارزش حیاتی در سطح ملی دانسته که عبارت‌اند از: (۱) پاسداری از بقای سیاسی و سرزمینی کشور؛ (۲) تضمین بقای ارگانیکی یا (فیزیکی و جمعی) مردم؛ (۳) ایجاد شرایط لازم برای رفاه اقتصادی؛ (۴) تأمین و حفظ هماهنگی میان اقوام و طوایف درون کشور.^۱

یکی از الزامات مهم وفاق ملی، ارتقای امنیت داخلی است، که به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، اجزای سیستم اجتماعی؛ مانند شهروندان و حکومت، برای برخورداری از کلیه حقوق، مزایا و فرصت‌های قانونی، شرعی و عرفی خویش با آسیب‌ها و موانع هدف‌مند، انسانی و درون‌سیستمی روبه‌رو نباشند. این دسته از آسیب‌ها و موانع در جوامع ناهمگون، در صورتی کاملاً منتفی خواهد شد که توانسته باشند به مرحله وفاق ملی دست یافته باشند.

از شاخصه‌های وفاق ملی تحقق امنیت اجتماعی یا (social security) است که به معنای مصون‌بودن و حالت فراغت عموم افراد جامعه از تهدیدات یا اقدامات خلاف قانون، شخص، گروه و یا حکومت است.^۲ مشخصه فراغت عموم افراد جامعه از تهدیدات، مصون‌بودن جان، مال، آبرو و موقعیت اجتماعی افراد است؛ یعنی امکان بهره‌برداری از سطح قابل قبولی از امنیت در جامعه، که شامل کانون خانواده، محیط سکونت، محیط شغلی، مسیرهای تردد و امثال آن

۱. یزید سایق، امنیت در کشورهای در حال توسعه، ترجمه علی‌رضا و مصطفی ایمانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۱۸.

۲. علی‌اکبر آقابخشی و مینو افشاری‌راد، پیشین، ص ۵۵۰، بهرام اخوان کاظمی: پیشین، ص ۲۵.

است. امنیت اجتماعی با مسئله استحقاق و عدالت اجتماعی نیز پیوندهای محکمی دارد.^۱

بعد دیگری از امنیت که به «امنیت جامعه‌گانی» یا (societal security) نام‌گذاری می‌شود، مفهوم نسبتاً نوی است که بیش از همه در پیوند با وفاق ملی است. «باری بوزان»^۲ در یکی از آثارش با تعمق بر مفهوم ملت در بحث امنیت ملی، مفهوم جدید «امنیت جامعه‌گانی» را به عنوان یک بخش نسبتاً مستقل در حوزه مباحث امنیت استخراج و بررسی نموده و پیرامون این بعد از امنیت، مباحثی پرثمری را مطرح ساخته است. از آن‌جا که ایشان مفهوم محوری و سازنده در بخش امنیت جامعه‌گانی را هویت معرفی می‌کند، این مفهوم را بر امنیت مربوط به هویت، هستی، فرهنگ و حقوق اقوام، قبایل و فرقه‌های موجود در یک کشور چندقومی می‌توان به خوبی تطبیق نمود، که به گفته باری بوزان، هویت با دو نوع تهدید عمده؛ از قبیل مهاجرت یا رقابت افقی (مانند نفوذ فرهنگی دیگران در اثر مراودات و هم‌نشینی) و رقابت عمودی (مانند اجرای طرح‌های یکپارچه‌ساز سازمان‌دهی‌شده)؛ امنیت جامعه‌گانی اقوام و گروه‌های نژادی و لسانی در معرض تهدید قرار می‌گیرد.^۳ از آن‌جایی که «منطق تهدید» در بعد «امنیت جامعه‌گانی» را سیال دانسته و آن را به شرایط زمانی و مکانی جوامع گوناگون مربوط نموده‌اند، تحقق نمونه‌هایی از این دست تهدیدات و تطبیق آن بر شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان به خصوص نسبت به اقلیت‌ها و طوایف محروم، از باب رقابت عمودی در پیشینه تاریخ سیاسی این کشور، واقعیت انکارناپذیر است.

بنابراین، به دلیل تنوع قومی و تکرر خرده‌فرهنگی در جامعه افغانستان و با توجه به تاریخ سیاسی، یکی از گونه‌های مهم امنیت که با وفاق ملی در ارتباط بوده و جزو شاخصه‌ها و یا الزامات آن محسوب می‌گردد، «امنیت جامعه‌گانی» است که بیش از امنیت اجتماعی، امنیت داخلی و امنیت ملی حائز اهمیت است؛ زیرا به دلیل حساسیت و تأثیرگذار بودن این نوع امنیت در افغانستان، میزان تأمین شدن آن در سایه دموکراسی و فرایند انتخابات، قابل سنجش و

۱. باری بوزان و همکاران، چارچوب تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۲، چاپ دوم، ص ۴۷.

2. Barry Buzan 1946.

۳. ر. ک. باری بوزان، همان، صص ۱۹۱-۲۰۰.

بررسی است که به عنوان شاخصی برای تضمین سایر انواع و ابعاد امنیت و وفای ملی نیز در این مقاله مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. از آنچه پیرامون وفای ملی و شاخصه‌ها و الزامات آن بیان شد، به این نکته دست می‌یابیم که وفای ملی به حیث یک پدیده مهم سیاسی-اجتماعی، واجد شاخصه‌ها و ابعاد امنیتی نیز می‌باشد.

۲. عمده چالش‌های فراروی وفای ملی در افغانستان

خاصیت کشورهای جهان سومی مانند افغانستان که به دلیل تکرر قومی، لسانی، نژادی، مذهبی و فرهنگی جزو ناهمگون‌ترین جوامع نیز هست، چالش‌های امنیتی متعدد و عدم ثبات و شکنندگی وفای سیاسی است. عمده نابسامانی‌های چنین کشورهایی، بدون واسطه یا مع‌الواسطه، منشأ داخلی داشته و یا ناشی از کاستی‌ها و آسیب‌های درون‌ساختاری آن است؛ لذا گفته می‌شود دلیل اصلی جنگ‌ها و اختلافات در کشورهای جهان سومی را نیز عوامل داخلی و درونی آن‌ها تشکیل می‌دهد؛ عواملی مانند فرقه‌گرایی و تعصب مذهبی، نژادگرایی افراطی و یا ضعف حکومت مرکزی؛ گرچه معنای این سخن انکار نقش بازیگران بین‌المللی یا منطقه‌ای در ایجاد، یا تشدید بحران در کشورهایمانند افغانستان نیست. منظور از تأکید بر عوامل درونی، افشای این واقعیت است که نفوذ و رخنه عوامل بیگانه نیز در بستر کاستی‌های درونی شکل می‌گیرد؛ لذا از این منظر می‌توان این ادعا را تأیید نمود که مجموعه عوامل یا ضعف‌های درونی، جزو عوامل کلیدی در نابسامانی‌ها، اختلافات، جنگ‌ها و ناامنی‌ها در کشورهای جهان سومی است.^۱

به هر تقدیر، توجه به آسیب‌پذیری کشورهای ناهمگون، از ناحیه کاستی‌های داخلی‌شان بیش از تهدیدهای خارجی برای آنان حایز اهمیت است. به همین جهت است که در مباحث امنیتی نیز تفکیک تهدیدها از آسیب‌پذیری‌ها، تقسیم‌بندی مهمی است؛ زیرا در چنین کشورهایی، سیاست امنیت ملی نیز روی مسائل داخلی می‌تواند متمرکز گردد و در پی کاهش آسیب‌پذیری‌های دولت باشد.^۲

۱. ر. ک. علی ربیعی، پیشین، صص ۱۷۰-۱۷۳.

۲. ر. ک. باری بوزان، مردم، دولت‌ها و هراس، تهران، ترجمه و نشر: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، چاپ اول، ص ۱۳۸.

انواع تبعیض ساختاری و بی‌توجهی به عدالت اجتماعی در عرصه توزیع عادلانه نقش‌ها و فرصت‌ها، چالش مهم فراروی وفاق ملی و ثبات سیاسی پایدار در افغانستان است. وجود تبعیض ساختاری، موجبات محرومیت هدف‌مند یک عده از شهروندان در بهره‌برداری از امکانات، ثروت و عایدات ملی و فرصت‌های سیاسی و شغلی را به همراه می‌آورد. محرومیت‌های ناشی از تبعیض، باعث نارضایتی و در نهایت موجب سلب همگرایی می‌شود. مطالعات اجتماعی نشان می‌دهند که محرومیت ناشی از تبعیض و عدم رضایت بخش‌های مؤثر جامعه از وضع موجود، ممکن است مایه شورش و روی آوردن آنان به اقدامات خشونت‌آمیز گردد. به گفته رابرت گر، «نارضایتی حاصل از ادراک محرومیت نسبی، شرط اساسی و انگیزاننده مشارکت‌کنندگان در خشونت جمعی است».^۱

لذا توجه به این نکته بسیار مهم است که عدالت‌ورزی در توزیع نقش‌ها، فرصت‌ها و سهم ساختن طبقات و طوایف اجتماعی در هرم قدرت، ثروت ملی و فرصت‌های گوناگون، ریشه و پایه وفاق ملی، ثبات و امنیت پایدار در یک کشور است، که بر اساس آن، دستیابی همه شهروندان به موقعیت‌ها و شرایط عادلانه، به تناسب لیاقت و همت‌شان، مورد توجه قرار دارد. وفاق ملی، ثبات سیاسی و دوام امنیت ملی نیز در پیوند با عدم تبعیض و توزیع عادلانه فرصت‌ها و نقش‌ها بدون توجه به تعلقات قومی، نژادی، دینی، مذهبی، جنسیتی و غیره، تعریف می‌شود.^۲ و یا با توجه به این تعلقات اما به صورت توزیعی و حتی تبعیض مثبت.

سهم ساختن منصفانه همه طوایف و اضلاع اجتماعی یک ملت در هرم قدرت و سایر فرصت‌ها و سمت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی و توزیع عادلانه عایدات و ثروت ملی، سبب رضایت‌مندی عمومی و باعث تقویت و ترمیم احساس هویت جمعی و کرامت در عموم شهروندان می‌گردد. تقویت حس ارزش‌مندی و تکریم، برای تأمین آرامش عمومی، وحدت ملی و امنیت، نقش مؤثر دارد. فقدان این عنصر، موجبات احساس بی‌هویتی و سرخوردگی را فراهم می‌آورد که هم باعث ناامنی روانی شهروندان و هم موجب به خطر افتادن

۱. رابرت گر تد، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟ ترجمه علی مرشدی، تهران، مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷، چاپ اول، صص ۳۳-۳۵.

۲. ر. ک. علی ربیعی: پیشین، ص ۱۷۸.

امنیت جامعه‌گانی بخش‌ها و لایه‌های ستم‌دیده جامعه گردیده و در نهایت موجب گسست پیوندهای ملی و بازشدن گسل‌های اجتماعی می‌شود. نهایتاً بازشدن فزاینده گسل‌های اجتماعی و شکاف‌های قومی و طبقاتی، وفاق ملی را نابود و کشور را دچار مشکلات جدی خواهد ساخت.

از آنجایی که تبعیض در توزیع نقش‌ها و فرصت‌ها، برای نخبگان اقلیت‌ها رنج‌آورتر است، چالش‌های ناشی از این آسیب اجتماعی نیز بسیار خطرناک است؛ زیرا- چنان که گفته‌اند- یکی از خصلت‌های اساسی نخبگان سیاسی، فکری و قومی، احساس ایفای نقش تعیین‌کننده در فرایندهای زندگی اجتماعی و سیاسی است. اگر برای نخبگان و رهبران قومی، احساس حقارت دست دهد، ممکن است این احساس آنان، واکنش‌های انتقامی و اقدامات جبرانی آنان را به شکل و شیوه‌های نه‌چندان مسالمت‌جویانه به دنبال داشته باشد؛ زیرا آنان اگر احساس نمایند که به ایفای نقشی کامیاب نشده‌اند، بیش از دیگران دچار احساس نارضایتی می‌گردند و خیلی زود ریشه ناکامی را جستجو نموده و به مقابله با آن می‌پردازند.^۱

ماهیت و فلسفه حقیقی انتخابات این است که عرصه‌ای باشد برای رفع تبعیض، بسط عدالت اجتماعی و فرصتی است برای عموم شهروندان و نخبگان کشور جهت اعمال اراده و ابراز استقلال رأی‌شان، نسبت به سرنوشت سیاسی و اجتماعی‌شان. مهم‌تر از همه، انتخابات، زمینه‌ای است برای مشارکت سیاسی و امکانی است برای راه‌آبی منصفانه و مساوی نخبگان همه طوایف، اقوام و جناح‌های سیاسی عمده به مراکز تصمیم‌گیری و قدرت؛ بنابراین، چگونگی فرایند انتخابات و نوع نظام انتخاباتی، پیوند عمیق و مؤثر با وفاق ملی، امنیت و ثبات سیاسی در افغانستان خواهد داشت. اما این‌که چگونه یک نظام انتخاباتی می‌تواند به تشکیل یک نظام سیاسی و حکومت مقتدر، فراگیر و فراقومی بیانجامد و جلو از هم‌گسیختگی قومی و بسیاری از ناامنی‌ها، تبعیض و نارضایتی‌های عمیق اجتماعی و محرومیت‌های قومی و گروهی منجر به ناامنی و خشونت را سد نماید، مسأله‌ای است که با توضیح نقش انتخابات در فرایند نوسازی و

۱. ر. ک. داریوش قمری: همبستگی ملی در ایران (به اهتمام مؤسسه مطالعات ملی)، تهران، تمدن ایرانی، ۱۳۸۴ چاپ اول، ص ۴۲؛ و مجتبی مقصودی، «نخبگان قومیت‌ها و خشونت‌های قومی»، مجله علمی- پژوهشی دانشنامه، سال ۱۳۷۸، شماره ۳۲ و ۳۳، ص ۱۳۵.

جایگاه آن در افغانستان، همراه با شناخت الزامات توسعه سیاسی و دموکراسی و گزینش بهترین نظام انتخاباتی برای کشورهای با جوامع ناهمگون می‌توان به این هدف نزدیک شد، که با اهتمام به شرایط و الزامات تأثیرگذاری انتخابات بر وفاق ملی، می‌تواند مانع از تبعیض، انحصار و یا چالش‌های مهم امنیتی کشور چندقومی و چندفرهنگی افغانستان گردد.

۳. جایگاه حقوقی و نقش انتخابات در افغانستان

انتخابات یا (Election) عبارت است از جریان رسمی انتخاب اشخاص برای إحراز مقام و مسؤولیتی در جامعه از طریق آرای عمومی. از طریق این فرایند، مردم یک یا چند تن نامزد را برای انجام کار معین مانند امور مربوط به ریاست جمهوری و یا شوراها بر می‌گزینند.^۱

حق داشتن آزادی انتخاب، جهت تعیین سرنوشت زندگی فردی و اجتماعی خویش در چارچوب قوانین پذیرفته‌شده، جزو حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان است. در حقوق رویه‌های بین‌المللی، این امر، پذیرفته شده است که هیچ‌گاه اصل انتخابات ادواری و واقعی که با حقوق بشر و دموکراسی پیوند دارد، نباید مخدوش گردد. انتخابات ادواری و واقعی، سنگ بنای دموکراسی در حکومت‌های عرفی است که به واسطه آن، مردم امکان واقعی برای انتخاب آزادانه حاکمان، رئیس‌جمهور و یا نمایندگان خود را می‌یابند. اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸- بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم- صادر گردید، مقرر داشت که انتخاب نهادهایی که برگزیده مردم باشند، اساس مردم‌سالاری و مدیریت دموکراتیک امور عمومی است.

بر اساس ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، راجع به مبانی اصلی حقوق انتخاباتی و ماده ۲۵ اسناد جهانی حقوق مدنی و سیاسی، تأکید گردیده است که اراده مردم، اساس و منشأ قدرت حکومت و انتخابات، مظهر اراده سیاسی مردم است؛ لذا هر شهروندی باید از این حق و فرصت برخوردار باشد که به دور از هر نوع تبعیض و بدون محدودیت‌های غیر معقول، در اداره عمومی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم شرکت کند؛ رأی بدهد یا انتخاب شود و بر

۱. ر. ک. علی‌اکبر آقابخشی و مینو افشاری‌راد، پیشین، ص ۱۸۴؛ و داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۸۶، چاپ چهاردهم، ص ۴۳.

اساس شرایط عمومی یک‌سان، بتواند به تصدی مناصب عمومی کشور خود نایل شود.^۱

بر اساس اعلامیه مهم شورای اتحادیه بین‌المجالس، که ۱۳۸ پارلمان از کشورهای مختلف جهان در آن عضویت دارند، در اجلاس یک‌صد و پنجاه و چهارم در ۲۶ مارس ۱۹۹۴م که راجع به معیارهای انتخابات آزاد و منصفانه تصویب و صادر شد، در بند یک آن بر نقش و جایگاه انتخابات و مردم‌سالاری این‌گونه تأکید شده است که: «در هر کشور، اقتدار دولت تنها می‌تواند از اراده مردم منبث گردد؛ مردمی که در انتخابات واقعی، آزاد و منصفانه و در ادوار منظم با رأی‌گیری فراگیر، مساوی و مخفیانه شرکت می‌کنند.»^۲

استقرار حقوقی و سیاسی دموکراسی در قالب انتخابات در شکل مشابه فعلی آن، به قرون هفدهم و هجدهم باز می‌گردد؛ روندی که با پذیرش نظریه نماینده‌سالاری و سپس با ظهور نظریه حاکمیت ملی به جای حاکمیت خاندانی، سلطانی و کلیسایی توسعه یافته است. اما انتخابات آزاد، واقعی و دموکراتیک در افغانستان، عمر طولانی ندارد؛ زیرا اکثریت قریب به اتفاق حکومت‌های روی کارآمده تا قبل از یک دهه اخیر در افغانستان، تقریباً هیچ‌کدام برخاسته از اراده عمومی ملت نبوده و هرگز اقتدار حکومت بر اساس نظریه حاکمیت ملی و مبتنی بر اراده و آرای مردم، که طی فرایند انتخابات آزاد و منصفانه و با حضور اکثریت مردم اظهار شده باشد، استوار نگردیده است؛ لذا روند جابه‌جایی قدرت، بر اساس مشارکت سیاسی احزاب و گروه‌ها یا پذیرش حق رأی همگانی و مساوی برای شهروندان به سن قانونی‌رسیده کشور نبوده؛ بلکه عمدتاً از راه جنگ، ترور، دخالت بیگانگان، کودتا و یا جرگه‌های فرمایشی، انحصاری و یا غیر فراگیر بوده است.

اصولاً دموکراسی و انتخابات در فرهنگ و سیاست افغانستان پیش از این، مجال بسط و ظهور نیافته و جایگاه تعریف‌شده و شناخته‌شده نداشته است؛ اما به لحاظ عوامل فرهنگی؛ به دلیل نفوذ و سلطه سنت‌های بسته و واپس‌گرای قبیله‌ای بر ارکان حاکمیت و سیاست کشور،

۱. ر. ک. گای اس‌گودین گیل: انتخابات آزاد و منصفانه در حقوق و رویه‌های بین‌المللی، ترجمه سید جمال سیفی و سید قاسم زمانی، تهران، شهر دانش، ۱۳۸۶، چاپ دوم، صص ۱۷-۱۸ و ۱۶۱.

۲. گای اس‌گودین گیل، پیشین، صفحه بیست و پنج (پیش‌گفتار).

فرصتی برای آشنایی مردم افغانستان با شیوه‌های مدرن انتخابات آزاد و زمینه‌ای برای درک مفهوم و فواید مراجعه به رأی عمومی ملت پدید نیامده بود؛ چنان‌که به لحاظ سیاسی نیز به دلیل انحصارطلبی مفرط صاحبان قدرت و یا به دلیل فقدان توسعه سیاسی، پیش از این هرگز اجازه و فرصت رجوع به آرای واقعی و عموم مردم داده نشده و مجالی برای ابراز دیدگاه اکثریت ملت افغانستان راجع به سرنوشت سیاسی کشورشان به صورت آزاد و دموکراتیک پیش نیامده است.

بنابراین، برگزاری انتخابات به شیوه آزاد و دموکراتیک در افغانستان کنونی، فرصت بسیار مغتنم است که جهت تثبیت روند دموکراسی و اتمام عینی بر واگذاری حق آزادی، انتخاب و اعمال قدرت و حاکمیت عرفی به مردم، مورد بهره‌برداری مناسب قرار گیرد. انتخابات ریاست جمهوری و شوراها، سنگر سیاسی و موقف اجتماعی و فرهنگی ارزش‌مندی است که بایستی صرفاً برای صیانت از توسعه سیاسی، عدالت اجتماعی، ثبات سیاسی، تأمین امنیت و گریز از بحران، خشونت و واپس‌گرایی به درستی به کار گرفته شود. استفاده‌جویی‌های نامشروع و بیشینه‌کردن مطامع فردی، جناحی و قبیله‌ای از مجرای انتخابات از جانب هرکسی باشد، خیانت به اهداف اصیل انتخابات و انحراف از مسیر دموکراسی و مردم‌سالاری است؛ لذا لازم است که برای نیل به اهداف صحیح و انسانی انتخابات، شرایط و الزامات الگوی دموکراسی مناسب برای افغانستان و همچنین شرایط و شاخصه‌های انتخابات عادلانه، مفید، وحدت‌آفرین در افغانستان که حقوق حق مردم و روح دموکراسی حقیقی را تضمین نماید، شناسایی و ارزیابی منصفانه و مورد عمل قرار گیرد.

۴. الزامات دموکراسی و انتخابات متناسب با شرایط اجتماعی افغانستان

یکی از کارویژه‌های انتخابات، انتقال آرام و مسالمت‌آمیز قدرت، صیانت از ثبات سیاسی، تثبیت آرامش و پرهیز از خشونت و تنش سیاسی است؛ لذا برگزاری انتخابات، ثمرات غیر قابل انکاری را در عرصه سیاسی، امنیتی، اقتصادی و مسائل اجتماعی و توسعه‌ای کشور به همراه خواهد داشت؛ به همین دلیل، مشارکت حداکثری ملت در انتخابات، تضمین‌کننده حقوق آنان- ولو به صورت نسبی- و موجب تثبیت حداقل‌های شرایط مردم‌سالاری، آزادی، رفاه و

امنیت در کشور تلقی می‌شود.

اما موفقیت کامل یک انتخابات عادلانه و وفاق‌آفرین در افغانستان، ممکن است منوط به رعایت برخی شرایط و الزاماتی باشد که اگر به خوبی مورد توجه واقع نشوند، محتمل است به دلیل وضعیت خاص ناشی از بافت اجتماعی، فرهنگ و یا پیشینه تاریخی کشور، چندان مفید و مثمر ثمر نباشد. یکی از نکات مهم در این خصوص توجه به این واقعیت است که به احتمال قریب به یقین، انتخابات به روش دموکراسی اکثریتی در افغانستان، چندان نتایج ثبات‌بخش و در حد انتظار را به همراه نخواهد داشت. شاید یکی از دلایل قضیه این است که الگوی دموکراسی اکثریتی در جوامع کثرت‌گرا و ناهمگون برخوردار از اقوام و گروه‌های متفاوت نژادی، زبانی، فرهنگی و اجتماعی، چندان نمی‌تواند عدالت و اهداف غایی دموکراسی واقعی را، که تشکیل حکومت فراگیر است، به طور شایسته فراهم سازد؛ به خصوص اگر برآیند انتخابات، نتواند به ایجاد توازن در توزیع نقش و تسهیم قدرت برای گروه‌های عمده و مؤثر سیاسی، قومی، لسانی و فرهنگی منجر گردد.

با توجه به برخی چالش‌های مزمن وحدت ملی و ثبات سیاسی در افغانستان که عمدتاً ناشی از بافت اجتماعی، فرهنگی و یا ریشه در بی‌اعتمادی‌های ناشی از نحوه تعامل تاریخی و سیاسی طوایف و گروه‌های داخلی دارد. و با توجه به وضعیت شکننده عدالت اجتماعی و اهمیت جایگاه وفاق ملی، امنیت داخلی و امنیت جامعه‌گانی در کشورهای چندقومی، یکی از شرایط و الزامات اساسی تضمین ثبات سیاسی و راه تقویت آثار وحدت‌بخش و امنیتی انتخابات جهت تثبیت ابعاد مختلف امنیت و وفاق در جامعه ناهمگون افغانستان، انطباق و یا انضمام نظام انتخاباتی با الگوی «دموکراسی انجمنی» است. به نظر می‌رسد اهتمام بر درون‌مایه‌ها و دستاوردهای سیاسی اجتماعی و امنیتی این مدل از دموکراسی، راه‌کار بسیار مناسبی جهت به ثمرنشتن انتخابات‌های مختلف؛ به خصوص انتخابات ریاست جمهوری در این کشور است.

بر اساس نظریه‌های جدید نوسازی، دموکراسی انجمنی یا تسهیمی و توزیع قدرت سهم‌بندی‌شده، مدل مناسب و جایگزین دموکراسی اکثریتی برای کشورهای چندقومی است.

مفهوم دموکراسی انجمنی، تسهیم قدرت میان اقوام مختلف و اهتمام بر ادغام و مشارکت دادن منصفانه اقلیت‌های قومی، گروهی و طوایف عمده و مؤثر، در قدرت است؛ به قسمی که موازنه نسبی در توزیع نمایندگی و حضور اکثریت انجمنی در کانون‌های تصمیم‌گیری سیاسی و در کلیه مراتب قدرت و ظرفیت‌های سیاسی کشور با رعایت انصاف حفظ گردد. بر اساس این مدل، هر قوم و گروه، به تناسب اثرگذاری و ظرفیت وجودی‌شان، به صورت سهمیه‌ای و طی یک توافق مکتوب و یا موافقت‌های نانوشته، دارای سهمیه مشخص بوده و در چارچوب آن کسب امتیاز می‌کنند. نحوه دست‌یابی به چنین موازنه و روش توزیع نقش‌ها مهم نیست، چه به صورت نهادی و ساختاری تعریف شده باشد، یا لاقلاً به صورت عملی و توافق‌های ناشی از چینش منطقی تیم‌های انتخاباتی در جریان نامزدی و رقابت‌های انتخاباتی و یا حتی توافقات تضمین‌شده پس از آن. چنان‌که در دو دوره اخیر انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان، تقریباً وضعیت معاونت‌های ریاست جمهوری و تا حدود اندکی نیز انتخاب وزرای کابینه کمابیش چنین بوده است. به هر حال، آنچه در شاخص راهبردی مورد پیشنهاد این مقاله مهم است، پای‌بندی به مفاد الگوی دموکراسی انجمنی و رعایت عملی آن در شکل‌گیری هرم قدرت و ساختار سیاسی و مراجع تصمیم‌گیری کشور است که موجب تعادل و ثبات سیاسی و در نتیجه باعث تقویت وفاق ملی و در نهایت تأمین امنیت فراگیر و پایدار در ابعاد و سطوح مختلف خواهد شد.

مبنای تأکید بر این الگوی پیشنهادی، الزامات نوسازی بومی و ناشی از وضعیت خاص جامعه افغانستان است. چنان‌که در بخش چالش‌های وفاق ملی در افغانستان اشاره شد، ریشه بسیاری از آسیب‌های امنیت داخلی، امنیت اجتماعی، امنیت جامعه‌گانی و وفاق ملی در افغانستان، به عواملی؛ مانند ضعف یا غیر فراگیر بودن ساختار سیاسی، پیشینه خشونت سیاسی، عدم مشروعیت و عدم مقبولیت نظام سیاسی حاکم، یا عدم رضایت‌مندی بخشی از جامعه و طوایف بر می‌گردد، که آن هم غالباً از عدم مشارکت تناسبی و یا تبعیض و رعایت‌نشدن انصاف در تقسیم سهمیه‌ها نشأت می‌گیرد. اساس این چالش، گاهی به انحراف و ناکارآمدی دیدگاه و رویکردها نسبت به تعریف مناسبات سیاسی-اجتماعی طوایف و اقوام کشور بر می‌گردد که

ممکن است گاهی بر مبنای حقانیت انحصار و توجیه زیاده‌خواهی‌ها و مانند آن نیز صورت گیرد. روشن است که نارضایتی‌های اقوام و گروه‌ها نیز غالباً در اعتراض به جایگاه و منزلت سیاسی - اجتماعی یا به میزان نقش و سهمی است که به آنان واگذار می‌شود.

ممکن است گمان شود که پای‌بندی بی‌چون و چرا به شیوه‌های دموکراتیک و پیگیری فرایند مطلق انتخابات، علاج همه دردها و چالش‌های امنیتی کشور است؛ ولی باید اعتراف نمود که به رغم فواید چشم‌گیر و مزایای عمل به شیوه‌های دموکراتیک، یک واقعیت مورد پذیرش صاحب‌نظران آگاه و تجربه‌شده جهانی و منطقه‌ای را نباید از نظر دور داشت و آن این‌که: همه مدل‌ها و الگوهای دموکراسی برای کشورهای ناهمگون و جهان سومی چون افغانستان، راه حل نهایی و فرشته نجات نیست؛ زیرا در یک نگاه دقیق‌تر، امکان پیاده‌شدن اهداف و مفهوم حقیقی دموکراسی در کشورهای چندقومی با مشکلات و موانع جدی مواجه است. اعطای آزادی همراه با حقوق و مزایای برابر به شهروندان، یکی از اهداف مهم نهفته در مفهوم دموکراسی است که از راه اعمال اراده سیاسی مردم و به حداکثر رسیدن مشارکت عمومی برای تمام مردم در عرصه تصمیم‌گیری نسبت به امور عمومی و اتخاذ تصمیمات سیاسی تحقق می‌یابد. چنان‌که به حداقل رساندن نقش شخصی فرد، یا گروه و قوم خاص در امور عمومی و تصمیمات سیاسی کشور از دیگر اهداف دموکراسی است. **بنیاد اندیشه**

تأسیس ۱۳۹۴

لذا در خوش‌بینانه‌ترین وضعیت، ریشه بسیاری از نارضایتی‌های منجر به واگرایی، ناامنی و بی‌ثباتی برخی کشورهای چندقومی، به ضعف و کاستی‌های ساختاری بر می‌گردد که یا ناشی از فقدان دموکراسی است و یا ناشی از ضعف و ناکارآمدی الگوی دموکراسی اکثریتی؛ لذا یکی از دغدغه‌های مطرح در تئوری نهادهای سیاسی و نظریه‌های دموکراسی و نظام‌های انتخاباتی، مشخصه‌های چالش‌آفرین و ناکارآمدی دموکراسی اکثریتی در جوامع ناهمگون چندقومی است، تا جایی که «جان استوارت میل»، نظریه‌پرداز سیاسی قرن نوزدهم، معتقد بود که دموکراسی در جوامع چندقومی تقریباً ناممکن است. گرچه یکی از افراطی‌ترین تفسیرها در مورد نظریه جان استوارت میل به این نتیجه می‌انجامد که تنها راه رسیدن مردم یک جامعه چندقومی به دموکراسی، حذف تفاوت‌های قومی آن‌هاست؛ اما برای حذف تفاوت‌ها، روش‌هایی بعضاً

حیرت‌آوری پیشنهاد گردیده که برخی از این روش‌ها مانند روش‌های کشتار قومی و یا اخراج! بسیار ظالمانه و غیر اخلاقی است. برخی روش‌ها مانند تجزیه و یا جذب نیز بسیار دشوار و یا زمان‌بر است.^۱

اما خوشبختانه، دسته‌ای از دانشمندان علوم اجتماعی که بر خلاف جان استوارت میل، دموکراسی چندقومی را هدف دشوار، اما ممکن می‌دانند، چهار الگوی اصلی برای این نوع دموکراسی بر شمرده‌اند که برخی از این الگوهای دموکراسی قومی برای افغانستان تناسب بهتری دارد. این الگوها عبارتند از:

۱- الگوی تسهیم قدرت یا دموکراسی انجمنی، که دو شاخصه قابل اجرای آن در افغانستان عبارتند از مشارکت نمایندگان همه اقوام مهم در تصمیم‌گیری سیاسی، همراه با تناسبی بودن توزیع قدرت. هدف اصلی از رعایت این شاخص‌ها نیز افزایش حس ایمنی هر گروه و اقلیت قومی از طریق به حداکثر رسیدن میزان نظارت آنان بر سرنوشت خود، بدون کاهش حس ایمنی در طوایف و گروه‌های دیگر است.

۲- الگوی شکافت‌های متقاطع که از طریق ایجاد هم‌زمان جریان فراگیر دو حزبی و ساختار فدرالی صورت می‌گیرد.

۳- الگوی برهم‌نهادن آرا که یکی از مؤلفه‌های راهبردی در این الگو، الزام کاندیدای پیروز به کسب حد معینی از آرا (مثلاً ۲۵٪ آرای یک ولایت) در همه مناطق و ولایات کشور است، تا نشانگر مورد حمایت بودن وی از سوی اکثریت نسبی همه اقوام و همه شهروندان و ساکنین مناطق مختلف کشور باشد.

۴- الگوی نظارت اکثریت که در نظام‌های ریاست جمهوری به خصوص نوع ریاستی آن، این الگو حالت بسیار افراطی می‌یابد؛ لذا الگوی چهارم، برای افغانستان به هیچ وجه مناسب، عادلانه وفاق‌آفرین و امنیت‌آور نیست.^۲

۱. سیمور مارتین لیپست و همکاران، پیشین، ج ۲، صص ۶۷۹-۶۸۰.

۲. ر. ک. سیمون ماری لیپست و همکاران، همان، ج ۲.

صاحب‌نظران فوق، معتقدند که تنها با کاربست یکی از این الگوها، پیامدهای سیاسی و امنیتی تعارضات و درگیری‌های قومی را می‌توان مهار کرد؛ بنابراین، از منظر چالش‌های وفاق ملی و امنیت و نارسایی‌های دموکراسی در افغانستان، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اولاً توجه به بحث‌گزینه‌ش مناسب‌ترین شیوه و الگوی دموکراسی و پرهیز از برخی مدل‌های آن، امر اجتناب‌ناپذیر است. ثانیاً به نظر می‌رسد برای افغانستان، مناسب‌ترین الگوی دموکراسی وحدت‌بخش و امنیت‌آور، که هم قابلیت اجرا دارد و هم به عدالت و انصاف نزدیک است، همان الگوی نخست؛ یعنی الگوی تسهیم قدرت، یا دموکراسی انجمنی و تسهیمی است.

وجه ارجحیت انتخاب الگوی دموکراسی انجمنی نیز این است که بر اساس نظریه‌های دموکراسی، در می‌یابیم که اگر نسبت به شاخصه‌های مهم دموکراسی چندقومی؛ به ویژه دموکراسی انجمنی در شرایط کنونی افغانستان بی‌توجهی صورت گیرد، پیامدهایش به صورت چالش‌های امنیتی در قالب نارضایتی‌های قومی، لسانی و گروهی ظاهر خواهد شد، که تداوم چنین وضعیتی در نهایت، امنیت جامعه‌گانی بخش‌هایی از جامعه را تهدید می‌نماید که در نتیجه شکل‌گیری یک دولت مرکزی بسیار ناتوان و غیر فراگیر، امنیت داخلی و حتی امنیت ملی کشور را با خطرات جدی مواجه خواهد ساخت.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

در این میان، خصلت و یا پیشینه زیادخواهی و انحصارطلبی برخی گروه‌ها و یا طوایف در افغانستان نیز موجب تشدید بحران و پیچیده‌تر شدن اوضاع و مایه تشویش، واگرایی، ناامنی و نارضایتی بیش‌تر می‌گردد؛ حتی سایر آسیب‌های امنیتی و وفاق ملی نیز تا حدودی در پیوند با همین دسته از چالش‌ها و به دنبال پیدایش همین نارسایی‌ها رشد و گسترش می‌یابد.

حقیقت تلخ آن است که امروزه مجموعه‌ای از چالش‌های امنیتی چه با ریشه درونی و یا انواع ناامنی‌های تحمیلی و با منشأ فرامرزی، جزو چالش‌های فراروی وفاق ملی و امنیت در افغانستان است که به نحوی در پیوند با انتخابات و میزان مشارکت سیاسی شهروندان و الگوی نظام انتخاباتی است، که هم می‌تواند به عنوان مانعی بر سر راه یک انتخابات آزاد و منصفانه

تأثیر منفی بر جای بگذارد؛ چنان‌که در صورت برگزاری یک انتخابات سالم، شفاف و در چارچوب الگوهای موفق دموکراسی، وفاق ملی تقویت گردیده و عوامل و آسیب‌های امنیتی تحت تأثیر قرار گرفته و به شدت کاهش خواهد یافت.

راهکار پیشنهادی این مقاله برای تأثیرگذار شدن انتخابات بر روند مثبت وفاق ملی و امنیت در افغانستان، که به عنوان یکی از الزامات دست‌یابی به آثار مثبت انتخابات در این کشور نیز باید مورد توجه باشد، اهتمام بر مفاد الگوی دموکراسی انجمنی یا تسهیمی و تضمین ارکان و اهداف این مدل دموکراسی در فرایند انتخابات و کلیه تصمیمات سیاسی و روندهای حقوقی و سازمان‌دهی پس از آن است. این راه‌کار، دارای سه ویژگی و شاخص مهم است. یکی از شاخص‌ها و ویژگی‌های آن مبتنی‌بودن این پیشنهاد بر ایده بازی برد-برد برای اکثریت انجمنی و پایان رقابت انتخاباتی با حاصل جمع مثبت است. شاخصه دوم، اهتمام بر ایده وفاق ملی و تأمین امنیت جامعه‌گانی است که به نحوی ریشه و پایه سایر ابعاد و انواع امنیت در افغانستان است. ویژگی سوم این راه‌کار، بهره‌مندی مدل پیشنهادی از پشتوانه نظری و نمونه‌های تجربی موفق در سطح منطقه و جهان است.

به لحاظ نظری، یکی از مباحث نوسازی و توسعه در دیدگاه مسلط و سنتی غرب، مرتبط‌دانستن ساختار اجتماعی با ثبات سیاسی است؛ لذا در رهیافت سنتی نوسازی، راهبرد تک‌خطی مدرنیزاسیون مبتنی بر مدل سیاسی دو حزبی برای ثبات سیاسی و توسعه کشورها پیشنهاد شده است؛ چنان‌که پیشنهاد مدل تک‌خطی مبتنی بر تک‌فرهنگی شدن جامعه در روش «بسیج اجتماعی» برای توسعه نیز امتداد همان رهیافت سنتی است که بر ملت‌سازی به روش هویت‌یابی جدید، تأکید دارند و پیشنهاد می‌کنند که هویت‌های پیشین از سوی کلیه اقوام، قبایل و صاحبان خرده‌فرهنگ‌ها باید ترک شوند تا به هویت واحد و جدید دست یابند! چنان‌که ملاحظه می‌شود، قطع نظر از اشکالات فنی وارد بر این روش، تحقق و اجرای این الگوی نوسازی در افغانستان که همه اقوام، هویت‌ها و عنعنات خاص‌شان را به فراموشی بسپارند، بسیار دشوار و یا زمان‌بر و شاید نامطلوب است؛ لذا دشواری ملت‌سازی یکی از نقاط ضعف و

پاشنه آشیل^۱ نوسازی در افغانستان است. عدم توفیق در این فرایند، تا کنون مشکلات عدیده‌ای را به بار آورده و دیدگاه واحدی نیز در این خصوص وجود ندارد؛ بنابراین، نوسازی سیاسی به روش و مدل سنتی غربی در افغانستان، راه حل عملی و روش مناسب نیست.

خوشبختانه، دیدگاه‌های مناسب‌تری که با وضعیت کشورهای با جوامع ناهمگونی چون افغانستان سازگاری بیش‌تری داشته باشد نیز وجود دارد. یکی از دیدگاه‌های نسبتاً جدید در باب نوسازی سیاسی، توجه به نوسازی با مدل بومی یا بومی‌گرایی در توسعه است. در یکی از این مدل‌ها با تأکید بر امکان حفظ هویت‌های گروهی و قومی، از دست‌یابی به توسعه و ثبات سیاسی و دموکراسی در قالب الگوی دموکراسی انجمنی سخن گفته می‌شود. این نظریه مدعی است که پراکندگی‌های فرهنگی، قومی و تنوع هویتی، مانع از برپایی دموکراسی و نیل به ثبات سیاسی نیست؛ بلکه امکان طراحی و تحقق نوعی سیستم سیاسی باثبات برای جوامع ناهمگون وجود دارد که در آن، گروه‌های سیاسی، قومی و فرهنگی، کشمکش‌های خود را از طریق توافق‌های حاصل از مذاکرات نخبگان و بازیگران مربوطه حل و فصل می‌کنند. بر اساس این دیدگاه، اصل اکثریت به معنای رجوع به آرای توده‌ها، تنها در قلمروهای نسبتاً محدودی حفظ می‌شود؛ به جای آن، وفاق و همکاری میان نخبگان، سران اقوام، نمایندگان گروه‌ها و طوایف به صورت انجمنی افزایش می‌یابد. «گرهارد لومبروچ»^۲ در کنگره جهانی انجمن بین‌المللی علوم سیاسی در سپتامبر ۱۹۶۷م، دیدگاه نوسازی رایج آن دوره را که مبتنی بر ارتباط جدایی‌ناپذیر میان ثبات سیاسی و ساختار اجتماعی بود، مورد نقد قرار داد و به جای دیدگاه سنتی، نظریه جدیدش را در قالب دموکراسی تسهیمی و انجمنی برای کشورها و جوامع ناهمگون و چندقومی پیشنهاد داد.^۳

امروزه در حقوق و رویه‌های بین‌المللی نیز این امر پذیرفته است که هیچ نظام سیاسی و یا شیوه انتخاباتی واحد وجود ندارد که به نحوی یک‌سان برای همه کشورها و مردم آن‌ها مناسب

۱. پاشنه آشیل یا (Achilles Heel) تعبیر کنایی است. این تعبیر، کنایه از نقطه ضعف یک شخص یا سازمان است. این تعبیر، برگرفته از داستان «آشیل»، قهرمان افسانه‌ای یونان است که به جز از قوزک یا همان پاشنه پا، از سایر جاهای بدنش آسیب ناپذیر بود. (رک: آقابخشی، ۱۳۷۹: ۶)

2. Gerhard Lumbruch.

۳. حمید احمدی، دموکراسی انجمنی و ثبات سیاسی در جوامع ناهمگون، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۵، چاپ اول، صص ۱۴۵-۱۷۵.

باشد. رویه قضایی منطقه‌ای و قطع‌نامه‌های اخیر مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز این نکته را مورد شناسایی قرار داده‌اند که هیچ نظام سیاسی یا شیوه انتخاباتی واحد وجود ندارد که به نحوی یک‌سان برای همه کشورها و مردم آن‌ها مناسب باشد؛ بلکه آنچه مورد اهتمام جامعه جهانی است، اعتلای کارایی اصل انتخابات آزاد ادواری و واقعی است.^۱

مفهوم صریح سخن فوق این است که کشورها در این که شیوه و نظام انتخاباتی را به صلاح خویش تشخیص می‌دهند، مربوط به مردم و تصمیم حاکمان آن بر اساس شرایط خاص هر کشوری است؛ لذا برای برقراری انواع موازنه‌های سیاسی، اجتماعی و منطقه‌ای و جهت تضمین نمایندگی اقوام و اقلیت‌ها، نظام‌های نمایندگی نسبی در انتخابات پارلمانی و تا حدودی نیز نخست‌وزیری و ریاست جمهوری مورد پذیرش همگانی و حتی رویه و مورد عمل برخی کشورها در سطح جهان است. به عنوان نمونه: در نیوزیلند از ۹۷ بخش انتخاباتی، چهار تای آن به نمایندگان نژاد مائوری که ۱۲٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، تخصیص می‌یابد. یا قانون اساسی قبرس مشارکت در قدرت میان جمعیت یونانی و ترک تبار را به نسبت تعداد آن‌ها مقرر داشته است. در بنگلادش، تانزانیا و اخیراً در افغانستان، تعدادی کرسی نمایندگی برای زنان تضمین شده است. در لبنان، رأی دهندگان، نمایندگان را از میان فهرست‌هایی انتخاب می‌کنند که توزیع کرسی‌ها را میان جوامع مذهبی مختلف مطمح نظر قرار داده‌اند. در کشورهای مانند کرواسی، رومانی، تونگا، فیجی و ایران، نیز تا حدودی به مسأله موازنه و یا تضمین نمایندگی اقلیت‌ها توجه شده است.^۲

بنابراین، اهتمام بر الگوی دموکراسی انجمنی و تسهیمی در افغانستان، چه در فرایند انتخاباتی و یا مراحل پس از آن، هم یک عمل منطبق با روح قانون اساسی کشور و در چارچوب رویه‌ها و عرف بین‌المللی است و هم شرط اساسی برای نتیجه‌بخش شدن روند دموکراسی و انتخابات در بخش تأمین امنیت، مشروعیت و اقتدار حکومت و تضمینی برای ثبات سیاسی کشور است. رعایت این الگو در فرایندهای سیاسی بعد از انتخابات؛ مانند گزینش اعضای کابینه، توزیع سایر

۱. ر. ک. گای اس گودین گیل، پیشین، ص ۴۲.
۲. ر. ک. گای اس گودین گیل، همان، صص ۴۶ - ۴۷.

نقش‌ها و جایگاه‌های مهم و مؤثر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و امنیتی کشور به نسبت وجودی همه اقوام و طوایف جامعه افغانستان، امر لازم، مفید، همسو با روح قانون اساسی موجود در کشور و منطبق با عرف بین‌المللی و رویه‌های شناخته‌شده در محافل حقوقی و مطالعات سیاسی در سطح منطقه و جهان است.

نتیجه‌گیری

با درک این واقعیت که وفاق ملی به حیث یک ضرورت امروز و فردای افغانستان، ریشه و منشأ بسیاری تحولات مثبت از جمله تسریع نوسازی و انکشاف، تأمین ابعاد امنیت پایدار و امنیت جامعه‌گانی و امنیت ملی در افغانستان است، در بررسی از چگونگی و شرایط تأثیرگذار شدن فرایند و نتایج انتخابات بر وفاق و وحدت ملی و تضمین امنیت در افغانستان، به دست آمد که میزان ثمربخش بودن انتخابات به لحاظ تأمین وحدت و امنیت در این کشور، بر اساس یک شاخص راهبردی مبتنی بر میزان اهتمام به «دموکراسی انجمنی» و پایان رقابت‌های انتخاباتی با حاصل بازی برد- برد تعیین می‌گردد. نشانه‌ها و مؤلفه‌های این شاخص، ایجاد موازنه‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی و منطقه‌ای، همراه با مشروعیت، فراگیری و تضمین حضور نمایندگی واقعی و مؤثر همه اقوام، طوایف و اقلیت‌ها به تناسب ظرفیت وجودی‌شان در جای جای کانون قدرت و مراکز تصمیم‌گیری سیاسی کشور است.

از این منظر، هم نقاط قوت و شرایط کارآیی یک نظام انتخاباتی موفق در افغانستان تبیین گردید و هم به دست آمد که تنها گزینش آن دسته از نظام‌های انتخاباتی و الگوی نوسازی در افغانستان کنونی به مصلحت است و باعث به خطر افتادن وحدت ملی نمی‌گردد، که با معیارهای سه‌گانه دموکراسی انجمنی، وفاق ملی و امنیت جامعه‌گانی و رقابت انتخاباتی با حاصل بازی برد- برد، بیش‌ترین هم‌خوانی و هم‌سویی را داشته باشد.

بنابراین، در افغانستان، پیروزی آن تیم انتخاباتی به صلاح عموم و برای امنیت کشور مفید تشخیص داده می‌شود، که علاوه بر داشتن شرایط عمومی لازم برای یک تیم ذی‌صلاح انتخاباتی، باید بیش از سایر رقیبانش، شاخص الگوی دموکراسی انجمنی و تسهیم قدرت

را در ترکیب تیمی خویش ملحوظ داشته باشد و یا لاقلاً توان تأمین وفاق ملی و تضمین امنیت جامعه‌گانی و جلب رضایت اکثریت انجمنی را دارا باشد. نشانه‌های ملموس آن، میزان سهیم‌شدن واقعی، فراگیر، متوازن و حداکثری بازیگران مهم سیاسی، نمایندگان اصیل و مؤثر قومی، اجتماعی، فرهنگی و زبانی کشور در کانون تصمیم‌گیری‌های سیاسی و هرم قدرت، در فرض پیروزی تیم است.

منابع

۱. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۸۶، چاپ چهاردهم.
۲. آقابخشی، علی‌اکبر و افشاری‌راد، مینو، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر چاپار، ۱۳۷۹، چاپ اول.
۳. آقابخشی، علی‌اکبر، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی، ۱۳۷۶، چاپ اول.
۴. احمدی، حمید، دموکراسی انجمنی و ثبات سیاسی در جوامع ناهمگون، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۵، چاپ اول.
۵. اسمیت، آنتونی، «منابع قومی ناسیونالیزم»، فصلنامه مطالعات راهبردی، دفتر ترجمه، پیش شماره اول، ۱۳۷۷.
۶. بوزان، باری و همکاران، چارچوب تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۲، چاپ دوم.
۷. بوزان، باری، مردم، دولت‌ها و هراس، تهران، ترجمه و نشر: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، چاپ اول.
۸. تد، رابرت گر، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟ ترجمه علی مرشدی، تهران، مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷، چاپ اول.
۹. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۳، تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، چاپ اول.
۱۰. سایق، یزید، امنیت در کشورهای در حال توسعه، ترجمه علی‌رضا و مصطفی ایمانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، چاپ اول.
۱۱. قمر، داریوش، همبستگی ملی در ایران (به اهتمام مؤسسه مطالعات ملی)، تهران، تمدن ایرانی، ۱۳۸۴، چاپ اول.
۱۲. گودین گیل، گای اس، انتخابات آزاد و منصفانه در حقوق و رویه‌های بین‌المللی، ترجمه سید جمال سیفی و سید قاسم زمانی، تهران، شهر دانش، ۱۳۸۶، چاپ دوم.
۱۳. مقصودی، مجتبی، «نخبگان قومیت‌ها و خشونت‌های قومی»، مجله علمی-پژوهشی دانشنامه، سال ۱۳۷۸، شماره ۳۲ و ۳۳.